توحید ذاتی

معنای توحید ذاتی

توحید ذاتی به این معنا است که ذات پروردگار بینظیر و بیهمتا است. توحید ذاتی ؛ یعنی یگانگی ذات الهی که این یگانگی ذات الهی و بیهمتایی ذات خداوند دو معنای دیگر را هم اقتضا میکند؛ نفی شریک وبسیط بودن. وقتی ذات خدا بی‌همتا و بینظیر باشد، به تعبیر قرآن «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»1 یا به تعبیر آیه 4 سوره توحید: «لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ»، طبیعی است که شریکی نخواهد داشت، جهان مبدأ دوّمی نخواهد داشت یا به تعبیری یک واجب الوجود دیگری در عالم نخواهد بود که مبدأ و خالق عالم باشد.

از طرف دیگر طبیعی است که خدای بی‌نظیر، بسیط بوده و مرکّب نباشد، چون وقتی ذات خدا بینظیر است، اگر مرکّب باشد، شبیه مخلوقات می‌شود و این با بینظیر بودن و یگانگی منافات دارد. موجود مرکبِ از اجزاء یگانه نیست؛ یعنی ذاتاً از تعدادی جزء تشکیل شده است، حدّاقل دو جزء و از طرف دیگر شبیه دیگر موجودات می‌شود، چرا که موجودات دیگر همه مرکّب هستند و دارای اجزاء و خدا شبیه مخلوقات خود می‌شود. بنابراین توحید ذاتی میشود همان یگانگی ذات خداوند.

دلایل اثبات توحید ذاتی

برای اثبات توحید ذاتی دلایل زیادی وجود دارد، لکن به بیان سه دلیل برای اثبات توحید اکتفا میکنیم که دو دلیل آن همانی است که برای اثبات وجود خدا مطرح می شود، دلیل سوّم را از ادلّه‌ای که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، بیان میکنیم.



دلیل اوّل: شهادت قلبی

در بحث معرفت و شناخت خداوند گفته می شود که دو راه برای اثبات وجود خدا و شناخت خداوند وجود دارد؛ یکی راه قلب و فطرت است و دیگری راه عقل و استدلال. یعنی همین دو راهی که وجود و یگانگی خدا را اثبات میکنند. همان طور که می دانیم انسانها حامل یک معرفتی از خداوند هستند که این معرفت، معرفتِ قلبی و شهودی است و خداوند این معرفت را در روح و قلب انسانها قرار داده است. علامت آن هم این است که ما در گرفتاریها، در بأساء و ضرّاء، در مشکلات خیلی حادّ و شدید که مرگ را در مقابل خود میبینیم، به همان خداوند توجّه میکنیم.

در روایات معرفت فطری و قلبی بر این مطلب تصریح شده است. گاهی گفته شده که سرشت انسان بر معرفت و شناخت خداوند قرار داده شده و گاهی گفته شده بوده که سرشت انسان بر توحید است، گاهی هر دو با هم جمع شده است. مثلاً در این روایت که زراره از امام باقر (علیه السلام) میپرسد: منظور از «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها»2 چیست؟ امام در جواب میفرمایند:

﴿ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ﴾ 3

انسانها را بر یگانه دانستن خدا سرشت هنگامی که پیمان بر معرفتش را از ایشان گرفت که همانا او ربِّ ایشان است.

خدا انسان را بر توحید سرشت، زمانی که پیمان بر معرفت و شناختِ ربوبیّت خود میگرفت؛ یعنی خداوند معرفت به ربوبیّت و یگانگی خود را در سرشت بنی‌آدم قرار داده است.

این نشان میدهد معرفتی که ما از خداوند دریافت کردیم، معرفت خدای یگانه است؛ یعنی خدا را با صفت

احدیت و یگانگی شناختیم و همین شناخت در روح و جان ما حضور دارد؛ علامت آن هم این است که در گرفتاریها، در بأساء و ضرّاء وقتی حجابها کنار میرود، به خدای یگانه توجّه پیدا میکنیم، به بتهای ساخته ذهن و عمل خود توجّه پیدا نمیکنیم، بلکه با تمام وجود به خدای واحدِ یگانهی قادرِ عالم که میتواند ما را نجات دهد و به ما علم دارد توجّه میکنیم؛ آن خدا یکی از مخلوقات نیست، یک موجود برتر و یگانه است.

قلب ما به آن موجود توجّه پیدا میکند. بنابراین همان معرفت قلبی خدا دلیل بر یگانگی خدا است. بر اساس این معرفت قلبی، شناخت خدا از توحید جدا نیست، در واقع رویکرد قرآن و روایات و معرفت قلبی این نیست که اثبات وجود خدا یک چیز است، اثبات یگانگی یک چیز دیگر. این دو یک چیز هستند، بنابراین با همان معرفت هر دو مطلب اثبات میشود و با توجّه به درون خود در می‌یابیم که ما خدای یگانه و بینظیر را میشناسیم، خدایی نیست که مثل یک انسان باشد یا شکل و شمایل موجودات و مخلوقات طبیعی را داشته باشد. همچنین دو خدا نیست. ما آن خدای بینظیر را میشناسیم و در قلب ما وجود دارد.

دلیل دوّم: عقل
دلیل دوّم برای اثبات توحید ذاتی همان دلایل عقلی اثبات وجود خدا است. با دلایل قطعی، وجود خدایی که مبدأ جهان بوده اثبات می شود. وقتی به خودمان مراجعه میکنیم و به جهان طبیعت نگاه میکنیم، نظم عالم را مشاهده میکنیم، از این نظم و شگفتیهای عالم طبیعت و انسان میفهمیم که این جهان مبدأی دارد. همان دلایل اثبات میکنند که خدا یگانه و بینظیر است، همان معنای اصلی توحید که یگانگی و بینظیری خدا است. چرا آن دلایل بینظیر بودن خدا را اثبات میکند؟ چون اگر خداوند نظیر داشته باشد یا به تعبیری شبیه مخلوقات باشد، به حکم مخلوقات محکوم میشود؛ یعنی اگر خدا هم مثل ما طول و عرض و ارتفاع داشته باشد، لازمه آن این است که او هم مخلوق باشد.

همانطور که امام صادق(علیه السلام) به ابن ابی العوجاء فرمود: طول، عرض و ارتفاع از ویژگیهای مخلوق است. بنابراین اگر خدا چنین باشد، خدا نیز مخلوق میشود و نیازمند به خالق است. در حالی که قبلاً اثبات کردیم خدا مبدأ عالم است؛ یعنی خود او نیاز به خالق دیگری ندارد. اگر خود او هم نیاز به خالق دیگری داشته باشد، تسلسل پیش می‌آید؛ چرا که اگر آن خالق هم یگانه نباشد، ویژگیهای مخلوقات را دارد، خود او مخلوق میشود، نیاز به خالق دیگر پیدا میکند و تسلسل ادامه پیدا میکند تا بی نهایت.

بنابراین وجودی میتواند مبدأ و خالق عالم باشد که از ویژگیهای مخلوقات منزه بوده و بینظیر و یگانه باشد؛ در نتیجه آن ادلّه‌ای که خدا را به عنوان مبدأ عالم اثبات میکنند، همانها یگانگی خدا را اثبات میکنند. به عبارت دیگر، در صورتی که خداوند یگانه نباشد دو اشکال پیش می‌آید اوّلاً خدایی که شبیه مخلوقات باشد مخلوق است و نیاز به خالق دارد و نمیتواند خالق و مبدأ عالم باشد که با اثبات وجود خدا مناقات دارد، ثانیاً اگر خدای یگانهای وجود نداشته باشد، تسلسل پیش می‌آید که باطل است، چرا که موجودی که شبیه مخلوقات باشد نیاز به خالقی دارد و اگر آن هم شبیه به مخلوقات باشد مخلوق است و نیاز به خالقی دیگر و تا بی نهایت به همین صورت ادامه پیدا میکند.

اگر سؤال شود که چه اشکالی دارد که دو خدا باشند که ویژگیهای مخلوقات را نداشته باشند؟ پاسخ این است که

اگر دو واجب الوجود فرض بشود، این دوتا بودن اقتضا میکند که اینها با هم تفاوت داشته و از طرف دیگر با هم شباهت داشته باشند. وجه شباهت ایشان در مبدأ عالم بودن و خدایی است و چون دو تا هستند باید با هم تفاوتی داشته باشند که دو تا شده اند.

درنتیجه مرکّب از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک میشوند؛ یعنی در یک جنبه شباهت دارند و در یک جنبه اختلاف دارند، که این از ویژگیهای مخلوقات است و مخلوقات مرکب هستند. پس اگر دو خالق باشند که مرکب بوده ؛ یعنی این دو مخلوق هستند و نیاز به خالق دارند و همین اشکال بالا دوباره مطرح میشود؛ یعنی هم تسلسل پیش میآید و هم خلاف فرض اثبات وجود خداوند است. فرض این بوده که خدا مبدأ مخلوقات است، نه اینکه خود او هم یک مخلوقی باشد.

بنابراین ما میتوانیم از همان ادلّه‌ای که وجود خدا را اثبات کرد استفاده بکنیم و یگانگی، بیشبیه بودن و بینظیر بودن خدا را اثبات بکنیم. چه بگوییم خدا شبیه مخلوقات است، چه بگوییم دو خدا که شبیه یکدیگر هستند و با هم اختلاف و اشتراک دارند، استدلالی که وجود خدا را ثابت میکند، هر دو را رد میکند. طبیعی است که مرکّب بودن خدا را هم رد میکند، اگر خدا یگانه نباشد، به این معنا که مرکّب باشد و بسیط نباشد، این مرکّب بودن از ویژگیهای مخلوق است و لازمه آن این است که خدا مخلوق بشود و این خلاف آن است که ما خدا را به عنوان خالق اثبات کردیم. غیر از اینکه اگر مخلوق شد، آن هم نیاز به خالق دارد و آن خالق هم مرکّب است و شبیه مخلوقات، مخلوق میشود، نیاز به خالق دیگر دارد و تسلسل پیش می‌آید.

دلیل سوّم: قرآن
سومین دلیل برای اثبات توحید ذاتی را از قرآن کریم استفاده می‌کنیم. لازمه این که خدای دیگری غیر از الله وجود داشته باشد، این است که این نظم و انسجام خلقت از بین برود و در عالم فساد ایجاد شود؛ در حالی که جهان نابود نشده و با نظم دقیق به حیات خود ادامه میدهد. پس معلوم میشود که یک خدای واحد است که این نظام را آفریده و اداره میکند. قرآن کریم در این باره میفرماید:

﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ 4
اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا [زمین و آسمان] تباه می شد پس منزه است خدا پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند.

چرا اگر غیر از الله، الهه دیگری بود، آسمان و زمین؛ یعنی کلّ آفرینش و جهان فاسد می شدند؟ به این دلیل که وقتی فرض کردیم دو خدا وجود دارد، لازمه دوتا بودن متفاوت بودن آن دو چیز است، وقتی تفاوت به وجود آمد، این دو خدا دو نوع اراده دارند، دو نوع تدبیر دارند، دو نوع ربوبیّت بر عالم دارند. هر کدام میخواهند عالم را به شکلی نظم دهند، وقتی دو خدا در تدبیر عالم اختلاف نظر پیدا کردند، طبیعی است که عالم محلّ نزاع دو خدا میشود و جهان به هم میریزد و از بین میرود.

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: اینها دو، خدا هستند، با هم توافق میکنند، یک مقدار این و یک مقدار او کوتاه می‌آید. پاسخ این است که، این درست نیست، چون اوّلاً دوتا بودن اختلاف نظر را اقتضا میکند و ثانیاً، چون خدا است، خدا میخواهد اراده خود را به کار بگیرد، کوتاه آمدن در مورد خدا معنا ندارد. اینکه یکی کوتاه بیاید و

حرف دیگری را قبول بکند و تسلیم بشود، از صفات خدایی نیست، از صفات مخلوق است.

مخلوق است که میگوید حالا که زور من به او نمیرسد، کوتاه می‌آیم یا اینکه دعوا میشود، همدیگر را کتک میزنیم، من ضرر میکنم و زخمی میشوم، پس بهتر است که کنار بیایم. این بحثها درباره خدا معنا ندارد، خدا واجب الوجود است، باید اراده خود را اجرا کند و کوتاه آمدن و تسلیم شدن از صفات مخلوقات است و با خدایی خدا ناسازگار است. دوتا بودن این دو خدا هم اقتضا میکند دو نوع اراده داشته باشند، تفاوت دیدگاه داشته باشند و چون خدا هستند، هر کدام میخواهند اراده خود را اعمال بکنند. به تعبیر قرآن «كُنْ فَيَكُونُ» بکنند:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُون﴾ 5
شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

وقتی دو اراده در جهان بخواهد «كُنْ فَيَكُونُ» بشود، جهان به هم میریزد، فاسد میشود و ما دیگر شاهد این نظم و شگفتی‌هایی که در آفرینش جهان میبینیم و تدبیر واحدی که در عالم میبینیم، نخواهیم بود و آسمانها و زمین فاسد و نابود خواهند شد.
تعابیر دیگری از دلیل سوّم نیز میشود، گاهی به آن وحدت آثار و گاهی برهان تمانع گفته میشود که از این آیه الهام گرفته شده است:

«لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا».
اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا [زمین و آسمان] تباه می شد

پی نوشت ها :
سوره شوری، آیه 11.
سوره روم، آیه 30.
توحید صدوق، ص 330.
سوره انبیاء، آیه 22.
سوره یس، آیه 82.